

خدا جون سلام به روی ماهت...

دنیای دل‌خواهی



ناسترخیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!





دنیای دل‌بخواشی



دیوید بدیل • جیم فیلد • مریم رئیسی

سرشناسه: بدیل، دیوید

Baddiel, David

عنوان و نام پدیدآور: دنیای دل‌خواهی / دیوید بدیل؛ تصویرگر: جیم فیلد؛ مترجم: مریم رئیسی.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات پرتقال، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۸۰ ص، مصور

شابک: ۹-۷۶۸-۷۶۲-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: [2016], The boy who could do what he liked.

موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۱ م.

موضوع: Young adult fiction, English-- 21st century

شناسه‌ی افزوده: فیلد، جیم، ۱۹۸۰ - م.، تصویرگر

شناسه‌ی افزوده: Field, Jim

شناسه‌ی افزوده: رئیسی، مریم، ۱۳۶۱ - م.، مترجم

رده‌بندی کنگره: PZV۱۱

رده‌بندی دیویی: ۹۲/۸۲۳[ج]

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۹۴۷۸۰۰

۷۱۲۶۹۰۱



انتشارات پرتقال

دنیای دل‌خواهی

نویسنده: دیوید بدیل

تصویرگر: جیم فیلد

مترجم: مریم رئیسی

ویراستار ادبی: فاطمه فدایی حسین

ویراستار فنی: معصومه ارچندانی - فاطمه داوودی

مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / مینا فیضی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹-۷۶۸-۷۶۲-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ: پرسیکا

صحافی: مهرگان

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



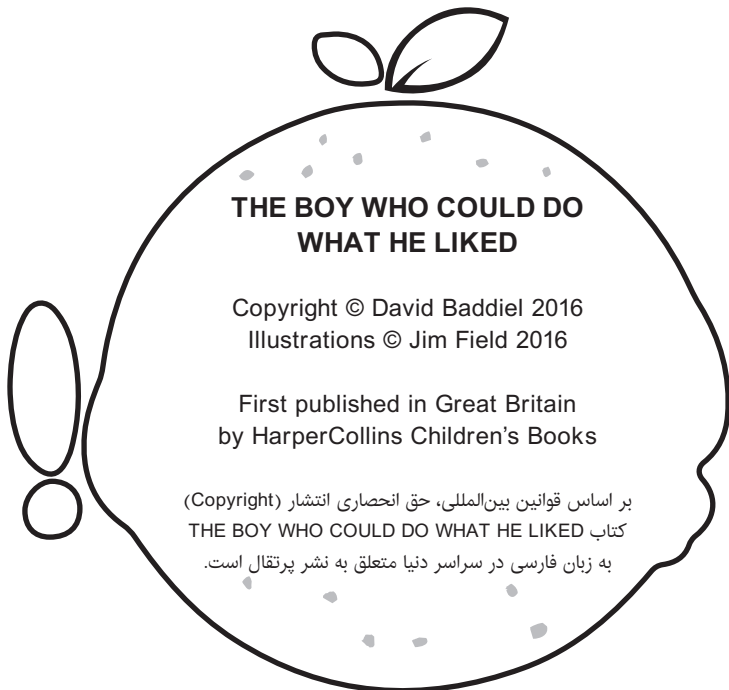
kids@porteghaal.com

تقدیم به خانم استوکس واقعی...

د.ب

برای علی اسد.

م.ر



**THE BOY WHO COULD DO
WHAT HE LIKED**

Copyright © David Baddiel 2016
Illustrations © Jim Field 2016

First published in Great Britain
by HarperCollins Children's Books

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)
کتاب THE BOY WHO COULD DO WHAT HE LIKED به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.

بخش ۱

فصل ۱

۳:۳۲ بعدازظهر

آلفی مور^۱ برای خودش برنامه‌ی روزانه داشت. راستش یک عالم برنامه‌ی روزانه داشت؛ برنامه‌ی بیدار شدن، برنامه‌ی لباس پوشیدن، برنامه‌ی مسواک زدن صبحگاهی، برنامه‌ی صبحانه خوردن، برنامه‌ی جمع کردن میز صبحانه، برنامه‌ی آماده کردن کیف مدرسه، برنامه‌ی نگاه انداختن لحظه آخری توی کیف مدرسه تا مطمئن شود چیزی جا نگذاشته، برنامه‌ی پیاده تا مدرسه رفتن و برگشتن به خانه، برنامه‌ی عصرانه خوردن، برنامه‌ی جمع کردن میز عصرانه، برنامه‌ی انجام دادن تکالیف، برنامه‌ی یک کوچولو تلویزیون دیدن، برنامه‌ی حمام کردن، برنامه‌ی مسواک زدن شبانه (که خب راستش تقریباً عین برنامه‌ی مسواک زدن صبحگاهی‌اش بود)، برنامه‌ی لباس عوض کردن و لباس خواب پوشیدن و برنامه‌ی رفتن به رختخواب و خوابیدن.

آلفی یازده سالش بود و پدرش، استفان^۲، تمام این کارهای روزانه را برایش برنامه‌ریزی کرده بود. برای هر برنامه ریزه‌ریزی کارهایی را که آلفی باید انجام می‌داد و همین‌طور زمان انجامشان را دقیق روی کاغذ نوشته بود و روی دیوارهای مختلف خانه‌شان چسبانده بود؛ مثلاً روی دیوار اتاق خواب آلفی

1. Alfie Moore

2. Stephen

برنامه‌ی بیدار شدن، لباس پوشیدن و همین‌طور برنامه‌ی لباس عوض کردن و لباس خواب پوشیدن، رفتن به رختخواب و خوابیدن را زده بود (خیلی تروتیمیز، روی کاغذهای جداجدا، کنار هم).

البته آلفی دیگر نیاز نداشت به آن کاغذها نگاه کند؛ چون همه‌ی برنامه‌ها را از حفظ بود. تازه، روی مچ هر دوتا دستش هم ساعت بسته بود (روی یکی ساعت دیجیتالی و روی یکی هم ساعت عقربه‌ای) که همیشه بداند ساعت چند است؛ هر دوتا ساعت را هم پدرش بهش داده بود. برای همین آلفی هیچ‌وقت مدرسه‌اش دیر نمی‌شد، همیشه می‌دانست باید چه لباسی بپوشد، هیچ‌وقت صبح‌ها خسته و خواب‌آلود نبود (چون شب‌ها دیر نمی‌خوابید) و همیشه همه‌ی تکالیفش را انجام می‌داد.

آلفی بچه‌ی خیلی شادی بود. این برنامه‌ها باعث شده بودند زندگی‌اش خیلی خیلی خوب پیش برود؛ فقط وقت‌هایی که خواب بود این برنامه‌ها اجرا نمی‌شدند؛ البته آلفی این را نمی‌دانست چون این‌طور که معلوم بود، هیچ‌وقت خواب نمی‌دید.



برنامه‌های روزانه‌ی آلفی شامل پدرش و مادرخوانده‌اش، جَنی^۱ هم می‌شد. پدر و مادر آلفی درست سر وقت حاضر بودند تا عصرانه‌اش را بهش بدهند، در انجام تکالیف کمکش کنند و هر وقت پس‌کله‌اش روی بالش فرود می‌آمد، فرق سرش را ببوسند. زمانِ برخوردِ پس‌کله‌ی آلفی با بالش در طول هفته همیشه سر ساعت ۸:۳۵ شب و آخر هفته‌ها ۹:۳۵ شب بود. ولی بعضی وقت‌ها پدر و مادر آلفی شب‌ها مهمانی دعوت بودند یا می‌رفتند بیرون تا کارهایی را که دوست داشتند، انجام بدهند. معمولاً هم

1. Jenny

کلافه‌تر و عصبی‌تر از قبل برمی‌گشتند خانه. این جور موقع‌ها برنامه‌ی همیشگی شب‌های الفی هم به هم می‌خورد.

خوشبختانه استاشا، پرستار الفی، کاملاً در جریان برنامه‌های زندگی او بود. استاشا اهل کشور لیتوانی بود و راستش حتی از پدر الفی هم بهتر می‌توانست مراقب باشد که الفی برنامه‌هایش را موبه‌مو و سر وقت انجام بدهد.

استاشا همیشه درست سر ساعت ۶ عصر می‌رسید و بعد تمام برنامه‌های الفی مثل آب خوردن انجام می‌شد. برنامه‌ی شام خوردن الفی، برنامه‌ی جمع کردن میز شام، برنامه‌ی انجام دادن تکالیفش، برنامه‌ی یک کوچولو تلویزیون دیدنش، برنامه‌ی حمام کردنش، برنامه‌ی مسواک زدن شبانه‌ی خیلی شبیه مسواک زدن صبحگاهی‌اش، برنامه‌ی لباس عوض کردن و لباس خواب پوشیدنش و برنامه‌ی رفتن به رختخواب و خوابیدنش.

ولی یک روز الفی از مدرسه برگشت خانه و دید مادرخوانده‌اش، جنی، با استاشا تماس تصویری گرفته و مشغول حرف زدن است. الفی دلش می‌خواست بپرد وسط حرف مادرش و برایش تعریف کند که آن روز سر کلاس علوم چقدر بهش خوش گذشته، چون درسشان درباره‌ی سفرهای فضایی بوده، ولی دید مادرخوانده‌اش اصلاً حواسش به او نیست.

داشت به استاشا می‌گفت: «خب آخه ما چی کار کنیم؟ امشب مهمونی دعوتیم. اون هم خونه‌ی رئیسِ استفان. واقعاً نمی‌شه نریم.»

البته مادرخوانده‌ی الفی به اندازه‌ی پدرش نگران برنامه‌ی روزانه‌ی الفی نبود. راستش او یک‌خنده هم نگران این موضوع بود که بچه‌ها توی مدرسه الفی را اذیت می‌کردند که این قدر زیادی دقیق و وقت‌شناس بود و همیشه همه‌ی تکالیفش را درست و کامل انجام می‌داد. یک بار هم توی پارک به نظرش رسید که شنیده پسری به اسم فردی بارنز^۲، فریاد زده: «اتوکشیده، الفی اتوکشیده!»

1. Stasia

2. Freddie Barnes

ولی مادرخوانده‌ی الفی می‌دانست که بلافاصله بعد از فوت مادر الفی این برنامه‌ها شروع شده‌اند تا زندگی روزمره‌ی الفی و پدرش راحت‌تر شود. حالا هم که پدر الفی دیگر مجبور نبود تنهایی او را بزرگ کند، باز هم اصرار داشت که الفی آن برنامه‌ها را موبه‌مو اجرا کند. جنی هم دلش نمی‌خواست با استفان درباره‌ی روش تربیت پسرش بحث کند.



استاشا که تصویرش روی صفحه‌ی گوشی بود، گفت: «ببخشید خانم مور. چاره‌ای ندارم. خانواده‌م بهم احتیاج دارن. حتماً باید با پرواز ساعت ۷:۳۰ برم.» جنی سرش را تکان داد. «حالا گوسفنده چند کیلو هست؟»